

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«أَفُوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ».[1]

«رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاجْلُ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي».[2]

«اللَّهُمَّ وَانْطِقْ بِلَهْدِي وَالْهَمْنِي التَّقْوَى».[3]

مقدمه

هدیه به پیشگاه سراسر نور و رحمت حضرت صدرالخلائق و خیرالمرسلین، صلی الله علیه و آله و اهل بیت مکرم ایشان، علی الخصوص حضرت صدیقه طاهره و امیرالمؤمنین علیهما افضل صلوات المصلین صلواتی بفرماید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

عرض ادب، ارادت، خاکساری، التجاء، استغاثه، عرض تسلیت به محضر با عظمت حضرت بقیة الله الاعظم، روحی و ارواحنا من سواه فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف صلوات دیگری محبت کنید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

مرور مطالب گذشته

چگونه به پیروزی و شکست نگاه کنیم؟

بحث ما «الهیات شکست» است، یعنی ما چگونه به پیروزی و شکست نگاه می‌کنیم. شاید برخلاف تصور اولیه، این موضوع یک بحث اصیل توحیدی است. ربط موضوع به فاطمیه این است که این موضوع روح فاطمیه است، شاید در جلسات پایانی برایتان واضح‌تر شود.

از طرفی، ما نیز دائماً شکست و پیروزی‌های مقطعی داریم که گاهی همین‌ها ما را سست می‌کند، دچار تردید می‌شویم، لذا خسته می‌شویم.

این بحث از سه جهت مهم است. آن قدر مهم بود که می‌خواستیم بحثی را در اینجا ارائه کنم ولی تصمیم بر این شد که به آن نپردازم و این موضوع را دوباره مطرح کنم، با اینکه این بحث را دهی اول فاطمیه در مکان دیگری، به مدت ده جلسه گفته بودم.

مؤمن در مقطع‌های کوچک شکست می‌خورد، بلکه حتماً در مقاطع کوچکی از زندگی شکست می‌خورد، ولی جمع‌بندی کار این است که مؤمن «شکست‌ناپذیر» است؛ یعنی پایان کار مؤمن در قیامت است «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» [4]، که یعنی «لِلْمُؤْمِنِينَ».

یکی از فرق‌های اساسی ما با بسیاری از مذاهب اسلامی در نگاه به «شکست و پیروزی» است. وقتی می‌پرسند از اساسی‌ترین تفاوت‌های ما با سایر مذاهب چیست؟ مثلاً در پاسخ گفته می‌شود «ولایت امیرالمؤمنین سلام الله علیه». در حالی که یکی از اساسی‌ترین تفاوت‌های ما، همین نگاه به «شکست و پیروزی» است.

مباحث قدیمی خیلی مهم است؛ البته اگر دعوی بی‌جهت سر این موضوع درست نکنیم، یکی از نکاتی که نشان‌دهنده‌ی این اهمیت است را در ادامه عرض خواهیم کرد...

آیا از مباحث اختلافی گریزی هست؟

عده‌ای یاد گرفته‌اند برای اینکه ارکان عقاید شیعه را از بین ببرند، می‌گویند مباحث اختلافی را مطرح نکنید.

اگر منظور این باشد که به خاطر مباحثی که در آن اختلاف نظر هست، دعوا نکنید، حرف درستی است؛ اما اینکه مباحث اختلافی را مطرح نکنید، باید بگوییم هیچ بحثی نیست مگر اینکه اختلافی باشد! راجع به هر موضوعی آدم‌هایی هستند که درباره آن اختلاف نظر دارند؛ در این صورت باید راجع به چه حرف بزنیم؟ خدا هم محل بحث اختلافی است! همه‌ی اوصاف خود خدا هم بحث اختلافی است، شما بروید کتاب‌ها را ببینید...

اصلاً این حرف یعنی چه؟ با اینکه در همه چیز اختلاف است.

ضمن اینکه آیا حقیقت و غیر حقیقت داریم یا نداریم؟ آیا در عالم «حقیقت» وجود دارد یا ندارد؟ نگاه به آیات قرآن بستگی دارد به نگاه شما به شکست و پیروزی دارد، آن وقت است که آیات قرآن برایتان متفاوت می‌شود.

برای اینکه مطلب روشن شود و حرف‌های گذشته را تکرار نکنم، با بیان مناظره‌ای که در هزار و چهارصد سال قبل رخ داد، این اندیشه را به شما نشان خواهم داد؛ سپس عرض خواهم کرد که امروز جمع زیادی از مسلمین هنوز پیرو این دو فکر هستند.

اصل با «پیروزی» است یا با «حقیقت»؟

یعنی اساساً، اگر امروزه در مسئله‌ی شکست و پیروزی دسته‌بندی شویم، تقریباً به یک دوگانه می‌رسیم؛ که یکی از این دو است، همان اندیشه‌ی هزار و چهارصد سال پیش است و متوجه می‌شوید که آیات قرآن را دو گونه می‌فهمند. سپس شما یکی از این دو را انتخاب کنید.

اسرای قافله‌ی کربلا را به شام بردند؛ در آنجا، یزید چوب به دست بود، سر مطهر پایین پای او قرار داشت، نوامیس سیدالشهداء علیه السلام با لباسی دون شأن ایشان حضور داشتند، در آن جلسه «یزید» آیه خواند. گفت: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ»، [5] خدایا! به هرکس بخواهی حکومت می‌دهی؛ لذا به من حکومت دادی؛ «وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ»، و حکومت را از اینها گرفتی؛ «وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ»، تو من را عزیز کردی، «وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ»، و اینها را ذلیل کردی.

او این آیه را خواند و تطبیق کرد.

اگر از او بپرسند که یزید! چرا اینگونه تطبیق می‌کنی؟! می‌گوید برای اینکه «إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ»، [6] برای اینکه اگر خدا یار شما باشد، شکست نمی‌خورید؛ چون خدا فرموده است «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي»، [7] ... «كَتَبَ اللَّهُ» یعنی قطعی است، می‌گویند: «امضا کرد و تمام شد». چه چیز؟ «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي» ما پیروز شدیم، «وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ»، [8] سربازهای من هستند که پیروزند؛ حالا که ما پیروز شده‌ایم، پس ما سرباز خداییم.

شما از کربلا در نظر بگیرید که عمر سعد گفت: «يَا حَيْلَ اللَّهِ» [9] یعنی ای سپاهیان خدا! ... تا اینکه به کوفه رسیدند باز همین تفکر بود. اگر فرصت شد اشاره می‌کنم... به شام هم که آمد، همین‌طور بود؛ گفته شد: «این آیات مختص ماست».

این دقیقاً همان است که نگاه شما به شکست و پیروزی چیست!

شما طرفدار پیروزی هستید یا طرفدار حق؟

می‌گویند: هرکس پیروز شود، می‌فهمیم حق است!

بنابراین از این آیات برداشت می‌کند که هرکس پیروز شود، حق است. هرکس شکست بخورد، معلوم است

خدا نمی‌خواسته است او پیروز شود؛ پس باطل است؛ در نتیجه خدا خواسته ما پیروز شویم.

شما می‌توانید از این زاویه هم نگاه کنید و از او بپرسید، یزید! آیا تو ظلم کردی یا نکردی؟ اما او این‌گونه

نگاه نمی‌کند، می‌گویند من پیروز شده‌ام و چون به امر الهی همه چیز رخ داده است، پس خدا خواسته است

من پیروز شوم.

یک جریانی در جهان اسلام اتفاق افتاد که گفتند اصل با «پیروزی» است، نه با «حقیقت»!

این جریان در کتب بزرگ نویسندگان راه پیدا کرد.

تفتازانی و مشروعیت دادن به یزید

اگر به نمایشگاه کتاب بین‌المللی بروید که کتاب‌های علوم اسلامی در آن باشد، ممکن نیست که کتابی از کتاب‌های «تفتازانی» را نیابید. هنوز کتابهای او کتاب درسی است. کسانی که در ادبیات عرب، در معانی و بیان و بدیع و غیره زبردست هستند، آثار تفتازانی را می‌خوانند.

همین امسال، چند روز قبل در یک کشور، یک مجموعه شرح پنج‌جلدی از یکی از آثار تفتازانی را دوباره خریداری کردیم، یعنی دیگران هم آثار او را شرح و توضیح می‌دهند. هنوز کتاب‌های او کتاب‌های رایج بعضی از علوم است.

بلا تشبیه، همان‌طور که شعر سعدی رایج است و دیوان حافظ که پر تیراژ چاپ می‌شود یا رباعیات خیام با وجود این که قدیمی است؛ ولی رایج است و یک عده با آن کسب درآمد می‌کنند و عده‌ای دیگر خریدار آن هستند و می‌خوانند؛ «تفتازانی» هم همین‌گونه است. اگر نام کتاب‌های «مطول و مختصر» را شنیده‌اید. برای «تفتازانی» است. او شخص بسیار زبردستی در ادبیات و اصول و منطق است.

او می‌گوید و بسیاری افراد دیگر هم می‌گویند.

شما بروید نزد کسانی که علوم اسلامی را می‌شناسند، بگویید در مسائل علوم ادبی، منطق، اصول و عقاید، آیا تفتازانی آدم مفید و مهمی هست یا نیست؟

بنده، کتاب تفسیر او را از ترکیه خریداری کرده‌ام، از شارجه هم کتاب عقاید او را و از عمان ادبیات او را خریداری نمودم، آثار او به وفور در همه جا موجود است.

دیگران هم شرح و نقد می‌نویسند و او را نقد می‌کنند...

اما چه کسی را نقد می‌کنند؟ نوعاً آدم‌ها چه کسی را نقد می‌کنند؟ کسی را نقد می‌کنند که حرف او هنوز در جریان است؛ لذا یک عده طرفدار و عده‌ای مخالف او هستند.

«تفتازانی» هم این تفکر را می‌گوید.

سؤال: چطور می‌تواند حکومت مشروع باشد؟

«مشروع باشد» یعنی اگر دستور جنگ بدهد، شما می‌روید و می‌کشید. یعنی اگر حکومت بیت‌المال را تقسیم کند، شما به عنوان مالِ حلال می‌گیرید و خرج می‌کنید. یعنی چنین حکومتی، حکومت مشروعی است.

آقای سعدالدین تفتازانی در پاسخ به این سؤال که چطور می‌شود حکومت مشروع باشد؟ می‌گوید سه طور ممکن است.

خیلی‌ها این‌گونه گفته‌اند، اما من روی یک مورد تمرکز بدهم و بگویم؛ زبردست‌ها خواسته یا ناخواسته دنبال‌روی یزید هستند. بنابراین مسئله به گونه‌ای نیست که تمام شده باشد.

«تفتازانی» می‌گوید سه طور ممکن است، اول اینکه، نفرِ قبلی نفرِ بعدی را انتخاب کند. دوم، مردم یک نفر را انتخاب کنند و سوم، از راه قهر و غلبه.

در ادبیاتِ امروزی قهر و غلبه یعنی کودتا.

آیا باورتان می‌شد که آقای که در بین مریدان خود این همه صاحبِ قَدَر است، استادِ ادبیات و منطق و کلام و تفسیر است، بگوید «کودتا» مشروع است؟!

اگر کودتا مشروع است پس چه چیز نامشروع است!

کودتا چیست؟ قهر و غلبه. یعنی به اجبار و زور به پیروزی برسند؛ بزنند، بکشند و پیروز شود.

می‌گوییم: «اگر بکشد گناه نمی‌کند»؟! می‌گوید: «گناه آن به توربطی ندارد، در قیامت خدا با او حساب و کتاب خواهد کرد، ولی اگر پیروز شد، حکومت او مشروع است و اگر بگوید به جنگ بروید و بکشید؛ باید بروید، بجنگید و بکشید. اگر غنائم را تقسیم کرد، بیت‌المال را تقسیم کرد، حلال است، بخورید»!

بعد می‌گویند؛ اگر یک نفر علیه حاکم قیام کرد؛ مهم نیست آن حاکم ظالم باشد یا نباشد؛ اگر بر حاکم پیروز نشد، شکست خورد و کشته شد، او را در قبرستانِ مسلمین دفن نکنید.

طبق معیار قهر و غلبه؛ اگر فردی حاکم را کشت و پیروز شد، هرکس علیه این فرد قیام کند و بمیرد، او را در قبرستانِ مسلمین دفن نکنید!

منطق او چیست؟ منطقِ کودتا، منطقِ پیروزی؛ از کجا آمده است؟ از فهمِ کجِ یزید بن معاویه‌ها، از این آیاتِ «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي»، «وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ»، «فَلَا غَالِبَ لَكُمْ» و...

در نگاه آن‌ها چه کسی حق دارد؟ آن‌که قدرتمند است.

لذا «ذهبی» می‌گوید: بعضی از مسلمین علی بن ابی‌طالب را قبول نکردند، اما یزید را همه، جز حسین، قبول کردند!

ملاک این یاوه‌گویی چیست؟ غلبه.

کمی باور نکردنی است، آدم فکر می‌کند مثلاً دوربینِ مخفی است، ولی واقعیت است و همین طور هست. مگر چنین چیزی می‌شود؟ بله می‌شود، هست، همین الان هم هست، موجود است.

جوک نیست، طرف کتاب نوشته است، این حرف‌ها را در دانشگاه تدریس می‌کنند، با خواندن این حرف‌ها دکترا می‌گیرند.

منطق آنان چیست؟ منطقِ پیروزی است. اگر شکست خوردید، معلوم است خدا نمی‌خواسته است تو بیایی.

سیوطی و مشروعیت دادن به یزید

شاید اسمِ سیوطی را شنیده باشید. طلبه‌ها در سالِ دوم، یک کتابی می‌خوانند به اسمِ «البهجة المرضیة»، این کتابِ ادبیاتِ عرب است، اما چون نام نویسنده «سیوطی» است، می‌گویند: «فلانی سیوطی می‌خواند»، یعنی کتابِ سیوطی را می‌خواند.

شاید «سیوطی» پانصد جلد کتاب دارد. بنده بیش از صد جلد کتاب از او دارم. اخیراً یک ناشر بیش از سیصد رساله از او چاپ کرده است. پس قاعدتاً یعنی شخص مهمی است، او از افرادی بوده است که در کودکی، حدود پنج سالگی با پدر خود به همه‌ی مجالس می‌رفته است. پدر او از «ابن حجر عسقلانی» برای او اجازه‌ی حدیث گرفته است؛ از بچگی همین‌طور تملق‌گوی علما بوده است. حداقل پانصد کتاب دارد. این فرد کتابی به نام «تاریخ الخلفا» دارد، یعنی تاریخ خلافت. خلیفه‌ی اول، خلیفه‌ی دوم، خلیفه‌ی سوم، امیرالمؤمنین سلام الله علیه، خلیفه‌ی پنجم، ششم، همین‌طور جلو رفته است.

می‌گوید: «ملاک من برای اینکه تاریخ خلفا را بنویسم این است که مشروع باشند». یعنی اگر فرمان جنگ صادر کردند، شما باید کسی را بکشید که او دستور می‌دهد، چون این دستور خدا است و اگر بیت‌المال را تقسیم کرد، مصرف کنید چون حلال است.

می‌گوید، من اسم خلفای شرعی را می‌آورم... لذا می‌گوید، «عبدالملک» پسر مروان در سالِ شصت و هفت، تقریباً بر دو سوم بیشترِ جهانِ اسلام غلبه کرده بود، تقریباً حاکمِ این بخش‌ها بود، اما چون هنوز بر «عبدالله بن زبیر» که در مکه و اطراف آن بود، غلبه نکرده بود، من خلافت او را از سالِ هفتاد و چهار حساب می‌کنم، چون آن زمان پسر زبیر را نیز کشته بود و بر همه‌جا پیروز شده بود. حالا که بر همه‌جا پیروز شد، می‌گویم، این خلیفه‌ی شرعی است؛ لذا از هفتاد و چهار هجری قمری، خلیفه‌ی شرعی محسوب می‌شود.

بعد در همین کتاب، یزید را هم خلیفه شرعی می‌داند، نمی‌گوید یزید را دوست دارم یا از او خوشم می‌آید، ولی او را خلیفه‌ی شرعی می‌داند.

می‌دانید خلیفه‌ی شرعی یعنی چه؟ یعنی اگر فرمان جنگ صادر کند، باید بجنگید و بکشید. وقتی شما یزید را خلیفه‌ی مشروع می‌دانید، یعنی باید بروید و امام حسین علیه السلام را بکشید! ما چیزهای عجیبی می‌بینیم. می‌گوید: «مگر می‌شود کسی با حسین بن علی مخالف باشد؟! وقتی می‌گوید: «یزید مشروع است»، یعنی باید بروید و امام حسین علیه السلام را بکشید! می‌گوید: «مگر کسی هست که با امام حسین دشمن باشد»؟

الان اگر کسی بگوید اقداماتِ نتانیاهو در کشتن مردمِ ایران مشروع است، بعد هم بگوید: من خیلی سپاهی‌ها را دوست دارم، هسته‌ای‌ها را بیشتر. ولی نتانیاهو مشروع است... این تناقض خیلی روشن است. قاتلِ حضرت زهرا سلام الله علیها آمد و به حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها گفت: «وَاللَّهِ مَا مِنْ أَحَدٍ أَحَبَّ إِلَيْنَا مِنْ أَبِيكَ» [10] به خدا قسم، هیچ‌کس از پدرت نزد ما محبوب‌تر نیست، «وَمَا مِنْ أَحَدٍ أَحَبَّ إِلَيْنَا بَعْدَ أَبِيكَ مِنْكَ» به خدا قسم، هیچ‌کس بعد از پدرت نزد ما محبوب‌تر از تو نیست!

وقتی اول پیغمبر صلوات الله علیه و آله وسلم را می‌گوید، نه پسر خود را؛ معلوم است که این «دوست داشتن»، همان محبتِ شرعی است؛ یعنی تو در جایگاه دینی قرار داری. اما در ادامه گفت: اگر بیعت نکنید، من خانه را بر سرتان آتش می‌زنم!

آقای سیوطی هم می‌گوید یزید هم مشروع است. یعنی کلیات فرمان‌هایی که حکام و لشکریان او انجام می‌دهند، مشروع است.

این اصل از کجا آمده است؟ همانطور که دیدید من دو عالمِ کثیرالتألیف را نام بردم. می‌توانم صد نفرِ دیگر را هم نام ببرم. یزید زنده است، چون فکر او زنده است. خودِ یزید سواد نداشت، اما اینان سواد دارند.

البته ما طلبه‌ها شاگردانِ آقای تفتازانی محسوب می‌شویم، چون کتاب‌های او را خوانده‌ایم. ما شاگردان او هستیم، ولی استادِ ما خزعل گفته است. ما هم کتاب سیوطی و هم کتاب تفتازانی را خوانده‌ایم! در حوزه‌های ما هم مثل حوزه‌های غیر شیعی رایج است.

طرف می‌گوید این حرف‌ها گذشته است! می‌گوییم اگر این حرف را یزید گفته است، این مُلاً هم آن را برداشته و همان تفکر یزید را به نظریه‌ی علمی تبدیل کرده است. در تفسیر، در کتبِ اعتقادی خود این موضوع را تبیین علمی کرده است.

چه می‌گویید که تمام شده است؟!

خودِ یزید تمام شد، اما طرفِ مقابل نخِ فکرِ یزید را گرفته آن را به نظریه‌ی دینی و قرآنی تبدیل کرده است.

تفاوت نگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام و سایر مذاهب به موضوع

شکست و پیروزی

یزید طعنه زد و گفت: «وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ»؛ اما حضرت زینب سلام الله علیها آیات دیگری را خواندند.

مرحوم «آیت الله اردوبادی» کسی که در نوشتن الغدير نقش بسزایی دارد، علامه امینی کتاب را به او می داد تا ببیند و ویرایش کند، گاهی کتاب را نزد او می برد تا زمانی که در بیمارستان بستری بود بخواند و نظر دهد.

آیت الله آقا مشهدی محمد علی اردوبادی انسان قدری است. ایشان شعری در وصف حضرت زینب سلام الله علیها دارد... انسان یک بیت بگوید، اما این گونه بگوید...

حضرت سلام الله علیها در کاخ یزید در آن شرایط خاص، با دست های بسته، آن ملعون هم چوب دستی در دست داشت. حضرت زینب کبری سلام الله علیها با لباس نامناسب، و گرداگرد ایشان را هم سربازانی وحشی که هر لحظه ممکن است خنجرى در شکم اُسرا فرو کنند...

آیت الله اردوبادی می گوید: «بِجَلالِ أَحْمَد»، [11] با جلال و شکوه پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم، احمد مختار،

«فِي مَهَابَةِ حَيْدَرٍ»، با هیبت حیدر کَرار، «قَدْ أَنْجَبَتْ أُمُّ الْأَيْمَةِ زَيْنَبًا»، اُمّ الائمه زهرای اطهر سلام الله علیها این گونه زینب را به دنیا آورد.

حضرت زینب سلام الله علیها سخن خود را فرمود... نماینده ی مکتب اهل بیت علیهم السلام... ما قرآن را این گونه می فهمیم... خانه های ما که محبط وحی است و وحی در خانه های ما نازل شده است. قرآن را این گونه می فهمیم.

فرمود: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا...» [12] ...

این ایام در جلسات «فاطمیه در برابر طغیان کفر» توضیح می‌دهیم که کفر حقیقی چیست؟ این مبحث برای آنجا مفید است؛ آنجا توضیح داده‌ایم لذا روح این را می‌فهمند، عناصر آن را درمی‌آورند که این آیه چه می‌فرماید...

[برای دیدن جلسات «فاطمیه در برابر طغیان کفر» به آدرس زیر مراجعه بفرمایید.]

<https://www.hkashani.com/?cat=6180>

«وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ»، کُفَّار گمان نکنند اگر ما به آنها فرصت می‌دهیم، به نفعشان است، «إِنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ لِيَزِدَّادُوا إِثْمًا»، ما به آنها فرصت می‌دهیم تا گناهشان افزون‌تر گردد، تا بار گناهشان سنگین‌تر شود، «وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» و برای آنان عذابی خفّت‌آور و خوارکننده است.

بالاخره آن آیه یا این آیه؟ کدام است؟ شما پیرو چه کسی هستید؟

در جلسات قبل منطق شکست و پیروزی را توضیح دادیم و بنظرم نیاز نیست تکرار کنیم. اما چون ممکن است کسی نشنیده باشد و این جلسه تازه آمده باشد، دقایقی عرض می‌کنم: اگر صرفاً پیروزی ملاک بود، وقتی یحیی علی نبینا و آله علیه السلام شهید شد، پیغمبر بود، پس ناحق بود؟ زکریا علی نبینا و آله علیه السلام شهید شد، پس ناحق بود؟ پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم در اُحد شکست خورد، پس ناحق بود؟ حضرت عباس علیه السلام شهید شد، پس ناحق بود؟ جعفر طیار در مُؤتَه شهید شد، پس ناحق بود؟ خدا اشتباه کرده است؟ نعوذ بالله آیا خدا آلزایم دارد؟

خیر! شکستِ مقطعی را شکست نمی‌گویند.

مثال فوتبال را قبلاً سنجیدیم که در یک لیگ، سی تا سی و دو بازی نود دقیقه‌ای است. در دقیقه‌ی پنجم بازی ششم که یک دقیقه است، اگر گل بخورید یا بزنید، نه قهرمانی است و نه عدم قهرمانی. باید مجموعه را

ببینید. به کل آن، غلبه یا عدم غلبه می‌گویند. با یک گل، بهار نمی‌شود؛ چه بخورید، چه بزنید. در یک بازی پنج تا گل بزنید یا بخورید، لزوماً در قهرمانی تأثیری ندارد.

ضمن اینکه سُنَّتِ ابتلا را هم توضیح داده‌ایم.

در جلسه‌های پیشین ریشه‌ی این تفکرِ یزید را زدیم. اما اولاً می‌خواستم به شما بگویم که آن فکرِ یزید هنوز هم رایج است... که جلوتر خواهیم گفت...

فکری که جلسات پیش توضیح دادیم را از کجا آورده‌ایم؟ از اهل بیت علیهم السلام یاد گرفته‌ایم. در همان لحظه‌ای که دست‌های زینب کبری سلام الله علیها بسته است و لباس ایشان مناسب نیست، در میان مردان و در کاخ یزید است. ایشان احساس شکست نمی‌کند و برای یزید هم احساس پیروزی نمی‌کند.

یزید با چوب‌دستی می‌زد، حضرت فرمود: «بدبخت! من هم اکنون قیامت تو را می‌بینم، آخر کار تو این است که مرفق راست خود را نگاه می‌کنی»... چون چوب‌دستی در دست راست آن ملعون بود! «من آن موقع را می‌بینم که آرنج راست خود را نگاه می‌کنی و می‌گویی ای کاش بریده شده بود، نمی‌زدم»... تو پیروز شده‌ای؟!

اصلاً زینب کبری سلام الله علیها در افقی با او صحبت کرد که یزید نمی‌دانست چه باید بگوید... فرمود: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» کفار گمان نکنند که وقتی به آن‌ها فرصت می‌دهیم، به نفعشان است، «إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا» ما به آن‌ها فرصت می‌دهیم تا بدبخت‌تر شوند و تو خودت را بدبخت‌تر می‌کنی! امروزه هر دو فکر طرفدار دارد.

کسی نگوید مباحث مربوط به هزار سال قبل است؛ مباحث هزار سال قبل، مبانی حرف‌های امروز دینی ما شده است.

فکر یزید در بیان شاه ولی الله دهلوی

«شاه ولی الله دهلوی» از معاصرین متأخر یعنی دوره‌ی دویست سال اخیر، کسی است که طالبان بسیار دوستدار او هستند و برای آن‌ها «قطب الاقطاب» است. او در دو کتاب «إزالة الخفاء» و «قرة العینین» می‌گوید: «اگر خدا به خلافت علی راضی بود، او خلیفه‌ی اول می‌شد. حالا که خلیفه نشد، پس خدا راضی نبود»!!!

ناگهان می‌بینید از دهان «ولی الله دهلوی» بوی یزید می‌آید! «ولی الله دهلوی» هم بوی یزید می‌دهد! بعد می‌گوید: «ما با یزید چه کار داریم»؟! تو با یزید چکار داری! تو هم فرمایشات حضرت یزید را نشخوار می‌کنی! او هم همان‌ها را می‌گوید. می‌گوید: «چون زمان حکومت علی، مسلمین با هم درگیر شدند و جنگیدند، پس نصرت الهی نبود، پیروزی نبود، پس علی خلیفه‌ای که خدا او را پذیرفته باشد، نبود». آیا تصور می‌کردید مسئله‌ی شکست و پیروزی این قدر ریشه داشته باشد؟ البته که ریشه دارد.

آیا خدا می‌فرماید: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْغَالِبِينَ» خدا در قیامت از غالبین، از غلبه‌کنندگان، از پیروزها می‌پذیرد؟! خیر، فرمود: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» [13]!

یزید وقتی پیروز شد ظالم بود یا نبود؟ بنابراین دزدی مسلحانه از بانک و گروگان‌گیری زن و فرزند مردم برای دریافت پول، اگر موفقیت‌آمیز باشد، خدا راضی بوده است؟ یعنی خدا هم طرفدار دزدان است! پس غارتگران بیت‌المال، همگی «إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنصُورُونَ» [14]

این چه فهمی از آیات است! الهی برای قرآن بمیرم که بوی گندِ سگِ یزید از دهان ولی الله دهلوی درمی‌آید!

بعد می‌گویند: «شما شیعه شدید، فاطمیه می‌گیرید، با بقیه چه فرقی دارید؟ کجاها را گرفتین؟»... اقلأً وقتی ما آیات را می‌خوانیم، پرت و پلا نمی‌گوییم و حرف مفت نمی‌زنیم. ما جایگاهِ ظالم و مظلوم را عوض نمی‌کنیم، که پیروز و عدمِ پیروز بگوییم.

آن موقعی که سرخ‌پوست‌ها را از قاره‌ی آمریکا با جنایت نابود کردند، در کانادا گورِ دسته‌جمعی درست کردند، پس «إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ»! پیروز شدند! خدا می‌خواست! خدا همیشه طرفدارِ جنایتکارانِ جنگی است؟ از کشتارِ عمومی لذت می‌برد؟!

فکر تو کاملاً یزیدی است، کاملاً بوی دهانِ یزید می‌دهد؛ هر کسی بیشتر بکشد، خدا بیشتر راضی بوده است! با این نگاه! لابد چنگیز از مقربینِ دستگاه است! این حرف توهین به خداوند است. «إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ»، «وَإِنْ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ» [15]...

حال می‌گویند: «شیعیان قائل به تحریفِ قرآن‌اند»!!! خیر، ما نمی‌گوییم کلمات را کم کرده‌اند. در قرآن، آیه به این زیبایی «إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ»، «إِنْ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ». تو این را برای چنگیز و تیمور و یزید و صدام و دیگران می‌آوری... تو با این فهم خود آیاتِ قرآن را خراب کردی. این تحریف است؛ یعنی آن قدر جابه‌جا کرده‌ای که بی حد و حصر است. پس تحریف کرده‌ای!

تفاوت نگاه اهل بیت علیهم السلام و سایر مذاهب به آیات قرآن

فدای صدیقه‌ی طاهره سلام الله علیها شوم؛ آن موقع فرمود: «نَبَذَهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ»!

مثل این است که چیزی در دست دارید حین راه رفتن آن را پرت می‌کنید، آن شیء که پرتاب می‌کنید چقدر ارزش دارد؟

می‌گویند آن‌ها قرآن می‌خواندند! در «صفین» پانصد قرآن را به نیزه کردند... بله! اما حقیقت قرآن را نادیده گرفتند!

به امام حسین علیه السلام می‌گوییم: «أَصْبَحَ كِتَابُ اللَّهِ بِفَقْدِكَ مَهْجُورًا»، [16] یعنی با قتل تو، قرآن را مسخره کردند.

جنایت‌کاران کربلا چقدر در کربلا قرآن خواندند؟

می‌گویند: «قرآن می‌خواندند»!

پناه می‌برم به خدا، عذر می‌خواهم، نستجیر بالله، یک نفر در بهداشتی نشسته است و با صوت قرآن می‌خواند؛ شما می‌فهمید در حال مسخره کردن است.

در زیارت همین را برای قتل امام حسین علیه السلام به ما یاد دادند که بگوییم: «أَصْبَحَ كِتَابُ اللَّهِ بِفَقْدِكَ مَهْجُورًا» یا «بقتلک»... وقتی تو را کشتند، قرآن را مسخره کردند، قرآن را لگدکوب کردند.

زهرای اطهر سلام الله علیها این تعبیر را فرمود: «نَبَذَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ»، ولی آن را نادیده گرفتند...

لذا آیات را می‌خوانند اما همه‌ی آیات، طرفداران جنایت‌کاران جنگی و سارقان بین‌المللی مسلح و گروگان‌گیران و کودتاچیان هستند!

بعد می‌گویند: «ما با یکدیگر چه فرقی می‌کنیم؟»!

مولای ما فرمود: اگر بخواهند همه‌ی عالم را به من بدهند، من قبول نمی‌کنم، اگر قرار باشد نصف پوستِ

جویی را از دهان مورچه‌ای بگیرم. من ظلم نمی‌کنم.

سراسر آن تفاوت است اما می‌گوید: فرق آن در کجاست؟ سراسر تفاوت است ...

آخرین کلام امیرالمؤمنین سلام الله علیه زمانی که نمی‌توانند نفس بکشند به امام حسن علیه السلام

این است: «**كُونَا لِلظَّالِمِ حَصْمًا**» [17] با ظالم دشمن باشید!

زینب کبری سلام الله علیها ایستاده است؛ واقعاً ایشان زینتِ امیرالمؤمنین سلام الله علیه است...

کاملاً دو گونه فکر است...

مسئله حق است نه برد و باخت

ما مسئله را بر مبنای حق می‌سنجیم نه برد و باخت؛ جلسات پیش هم تکرار کردیم. ما یک حیدر کرار داریم که در قلعه می‌کند، اگر در قلعه روی حضرت می‌افتاد یا توسط «مرحّب» کشته می‌شد، با امیرالمؤمنین علیه السلام که ما قبول داریم هیچ فرقی نمی‌کرد؛ چون ما طرفدار حق هستیم نه طرفدار پیروز به هر قیمتی. ما شیعه‌ایم.

یکی از تفاوت‌های شیعه و سنی این است که ما پیروزی به هر قیمتی نمی‌خواهیم. آن‌هایی که اهل دعوا هستند می‌دانند؛ البته خدا نکند ما جزو آن باشیم... در دعوا مشت اول قیمتی است، چون سیستم طرف به هم می‌ریزد، با مشت اول، تا فرد بخواهد خود را پیدا کند اعصاب و روان، سیستم دفاعی او بهم می‌ریزد.

امیرالمؤمنین علیه السلام خیلی قدر قدرت است، اُستاد جنگ است، پس قاعدتاً باید مشت اول را بزند، ولی حضرت مشت دوم را می‌زند! امیرالمؤمنین صلوات الله علیه هر لشکری را به هر جا فرستادند، اولین جمله‌ای که می‌فرمود این بود که شما شروع‌کننده نباشید. مشت اول را بخورید، عیب ندارد؛ چون ما اهل ظلم نیستیم. تا زمانی که مجبور نشویم جنگ نمی‌کنیم.

در بعضی جنگ‌ها که این موضوع را تابلو می‌کردند، در جمل گفت یکی برود قرآن بخواند... با اینکه اخلاق آن خانم را می‌دانست...

بدانید؛ کسی که خشونت دارد خیلی ترسو است. آن که شجاع است یک ضربه می‌زند. معاویه می‌گفت: «كَانَتْ ضَرْبَاتُهُ وَتَرًا»، علی به کسی بیش از یک ضربه نمی‌زند.

او که مُثله می‌کند، مادر معاویه، «هنده» است، نه امیرالمؤمنین سلام الله علیه. امیرالمؤمنین سلام الله علیه کسی را تکه پاره نمی‌کند.

شیعه شروع کننده جنگ نیست

امیرالمؤمنین سلام الله علیه اخلاق آن خانم را می دانست، به کسی که در حال رفتن بود فرمود: «می روی قرآن می خوانی و آن ها تو را تیرباران می کنند تو هم شهید خواهی شد، بعد ما شروع می کنیم». چرا؟ برای این که ما شروع کننده نیستیم!

مگر شما طرفدار پیروزی نیستید؟ نخیر، من طرفدار حق هستیم!

اول جنگ ایران و عراق، رهبر انقلاب که در سمت امام جمعه بودند، یک پیام در رادیو دادند؛ صوت آن موجود است با جستجو در اینترنت می توانید دسترسی داشته باشید. مردم از شنیدن خبر جنگ مردم غافل گیر شده بودند، ایشان آنجا گفتند: «ما شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام هستیم، ما جنگ را شروع نمی کنیم». این نمونه ی یک آخوند است که حکومت می کند. «شاه اسماعیل صفوی» شاه بود، به او گفتند که این عثمانی ها توپ و تفنگ دارند، شما شمشیر دارید، آن ها از دور می توانند با توپ بزنند.

گفت: «چه کار کنیم؟» گفتند: «شبانۀ تا این ها خوابند حمله کنیم، در بین این ها برویم چون فاصله کم می شود، جنگ تن به تن رخ می دهد، لذا توپ ها از کار می افتد، نگهبان ها را می زنیم، می رویم».

گفت: «سبحان الله! شیعه ی علی شکست می خورد، ولی جنگ را شروع نمی کند».

حالا آن شخص می گوید: ملاک شیعه و سنی چیست؟ یک مورد همین است: شیعه شروع کننده جنگ و دعوا نیست.

آنقدر این اخلاق شیعه شاخص است که «ابن ابی الحدید» می گوید. «جاحظ» هم می گوید که در سال 255 از دنیا رفته است... یعنی تا این حد مسئله قدیمی است؛ می گوید: «بزن بهادری بود، یگه بزن، در «البرسان جاحظ» نام او «گرده وحی» بود... از این بزن بهادرها که اصلاً معلوم نبود و فکر نمی کردند دین دارد یا ندارد، ولی او «یَتَشَيِّعُ»، شیعه بود.

یعنی چه شیعه بود؟ یعنی برای حضرت زهرا سلام الله علیها گریه می کرد؟ یعنی سینه زن امام حسین علیه السلام بود؟ یعنی نماز اول وقت خوان بود؟ ... شاید نماز هم نمی خواند.

پس از کجا فهمیدید که او شیعه بود؟

می گوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَا يَبْدَأُ بِالْقِتَالِ حَتَّى يَبْتَدِيَ»، این بزن بهادر بود، با اینکه زور او به دیگران می رسید ولی می ایستاد تا مشیت اول را بخورد، بعد دعوا را شروع می کرد. چون شیعه بود.

ما چنین اولیائی داریم؛ اگر در دنیا بلد بودیم، چه در زندگی زناشویی، چه با همسایه ها، می گفتیم: «ما دعوا را شروع نمی کنیم»، یعنی ما مظلوم هستیم، کسی که مشیت اول را می خورد، با این که حق دارد مظلوم است ... ما نمی خواهیم ظالم بشویم، اما اگر مظلوم بشویم مهم نیست.

این منطق است، منطق غلبه و پیروزی و کودتا یک منطق است.

می گوید مگر چقدر با هم فرق دارید؟ سراسر تفاوت است!

روضه و توسّل به حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

ان شاء الله خدا روزی کند ما تا زنده ایم برای حضرت زهرا سلام الله علیها یک کاری انجام دهیم؛ نه اینکه حضرت نیاز دارد، بلکه ما کاری نمی‌کنیم که برای حضرت مفید باشد، ما یک دست و پایی می‌زنیم، دُمی تکان می‌دهیم که خودمان را در مسیرشان نگه داریم. ان شاء الله خدای متعال روزی کند یک چیزی از ما بماند، ان شاء الله خدای متعال روزی کند مردم ما را فاطمی بشناسند، وقتی زیر تابوتمان را گرفتند بگویند او گریه‌کن حضرت زهرا سلام الله علیها بود، تا اسم حضرت زهرا سلام الله علیها می‌آمد، تنش می‌لرزید، به شیعیان حضرت خدمت می‌کرد.

اخیراً از دوستان ما عزیزی به رحمت خدا رفت. برای شرکت در مراسم رفتیم، بچه‌های او حضور نداشتند، پرسیدیم: «بچه‌ها کجا هستند؟» گفتند: «چون بچه‌های او کوچک هستند، آن‌ها را به مکان دیگری بردیم». ولی بی بی دو عالم برای اینکه به ما یک خبری بدهد و باید مخفیانه هم می‌بود، لذا همه چیز جلوی چشم بچه‌ها رخ داد...

این اواخر که بیماری و مجروحیت حضرت تشدید شده بود...

مردم می‌گویند: «نفوس بد زنید، حرف مثبت بزنید، دعا کنید، ان شاء الله خدا شفا می‌دهد». ولی بچه‌ها می‌دیدند امیرالمؤمنین علیه السلام در حیات منزل تابوت می‌سازند، چون باید همه چیز در خانه رخ می‌داد...

این بزرگواران خیلی با وفا بودند؛ وقتی حضرت شهید شدند... حضرت زهرا سلام الله علیها به نماز کسی نیاز ندارند، اگر هم نیاز داشته باشد به نماز امیرالمؤمنین علیه السلام نیاز دارند، اما با وفا هستند... سلمان و ابوذر و مقداد و... عمار و این‌ها نتوانستند برای حضرت زهرا سلام الله علیها کاری بکنند، یعنی آن شرایط به گونه‌ای بود که کار از دست آن‌ها برنمی‌آمد، اما جگرشان سوخت؛ بعد از هجوم، جلوی درب منزل

امیرالمؤمنین علیه السلام، خالی بود، اما وقتی حضرت از دنیا رفتند دوباره شلوغ شد. همه آمده بودند تا شکسته شدنِ علی علیه السلام را ببینند. همه آمده بودند تا علی علیه السلام را ببینند...

پیغام دادند که تشییع عقب افتاده است، مردم هم رفتند و گفتند باقی موضوع را فردا می‌آییم و می‌بینیم... شاید امام مجتبی علیه السلام و امام حسین علیه السلام یا یکی از فرزندان دیگر، شاید هم هر دو آقازاده در خانه‌ی چند نفر از اصحاب رفتند؛ مثل اباذر و سلمان...؛ مادر ما دیدند شما پای امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاده‌اید، ولو کاری نتوانستید بکنید، نخواست شما محروم شوید، لذا شما هم حق دارید در نماز شرکت کنید...

این‌ها تا این حدّ باوفا هستند، قرار نیست ما کاری بکنیم، خدا کند از ما بپذیرند و بگویند او راست می‌گفت...

از کُتبی که نگاه کرده‌ام، برداشتم این است که این شش یا هفت نفری که آمدند و نماز خواندند، فقط در نماز شرکت کردند، قبل از نماز که تجهیز و غسل بود و بعد از آن که دفن بود، نبودند. برداشتم این است، البته جزئیات به گونه‌ای است که نمی‌توانم بگویم قسم به حضرت عباس علیه السلام این‌طور است؛ اما همین گونه فکر می‌کنم، قبل و بعد نماز حضور نداشتند، اما اجازه دادند در نماز شرکت کنند تا بهره‌مند شوند؛ خواستند این چند نفر باوفا محروم نشوند...

قبل از آن که تجهیز را شروع کند، تخته‌ای را قرار داد که «مغتسل» می‌نامند و روی آن غسل می‌دهند. تنِ سبک فاطمه‌ی زهرا سلام الله علیها را هم روی مغتسل گذاشتند...

امیرالمؤمنین سلام الله علیه علم عالم است؛ «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا»، [18] اگر دیوار را بردارید علم حضرت تغییر نمی‌کند، علم داشت اما حس نکرده بودند...

همین که دست می‌کشید به بازو رسید، سر مبارک خود را به دیوار گذاشت... از قبل علم داشت، ولی حس که نکرده بود... لذا حضرت هم حس کرد آن لحظاتی که نفسِ فاطمه سلام الله علیها به دلیل آسیب‌ها

قطع می‌شد... هر بار سر بر دیوار می‌گذاشت و گریه می‌کرد، دوباره مشغول می‌شد... مقداری پیش می‌رفت، دوباره گریه می‌کرد، دوباره مشغول بود...

یک لحظه ملتفت پشت سر شد، دید بچه‌ها ایستاده‌اند... من این طوری تعبیر می‌کنم، گویی مثلاً آستین به دهان گرفته‌اند...

اگر شما جلوی چند تا بچه‌ی حدود هفت ساله مادرشان را غسل دهید، اصلاً نمی‌توانید آن‌ها را کنترل کنید. اما این‌ها اینقدر از مظلومیت و غربت امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داشتند، می‌گفتند اگر ما ضجه بزیم خیلی پدرمان اذیت می‌شود...

این‌ها بی‌صدا و پیوسته اشک می‌ریختند، اما صدا نداشتند... امیرالمؤمنین علیه السلام یک لحظه به پشت سر ملتفت شدند، دیدند این‌ها بی‌صدا اشک می‌ریزند، خیلی جگر حضرت سوخت...

صدا زد: «يَا أُمَّ كُلُّوْهُمُ يَا زَيْنَبُ يَا سَكِيْنَهُ يَا فَصَّةُ يَا حَسَنُ يَا حُسَيْنُ»! [19] این‌ها چه کسانی هستند؟ فرزندان حضرت... در این لحظه‌ها حواس آدم به خیلی چیزها نیست، اما حضرت نگاه کرد دید «فصه» هم آرام گریه می‌کند، فرمود: «هَلُمُّوا تَزَوَّدُوا مِنْ أُمَّكُمْ» بیایید از مادران توشه بگیرید، بیایید از مادران بهره‌مند شوید، بیایید مادران را بغل کنید، «فَهَذَا الْفِرَاقُ»، این مرتبه‌ی آخر است، «وَاللِّقَاءُ فِي الْجَنَّةِ»، دیگر او را نمی‌بینید...

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام به فصه می‌فرماید: «بیایید از مادران توشه بگیرید»! من اینگونه می‌فهمم که وقتی ایام فاطمیه شروع می‌شود، گویی صدای امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به گوش می‌رسد که «هَلُمُّوا تَزَوَّدُوا مِنْ أُمَّكُمْ» بیایید از مادران توشه بگیرید، بیایید بهره‌مند شوید... در فاطمیه کم نگذارید، امیرالمؤمنین علیه السلام به شما هم اجازه داده است در مجلس همسرشان شرکت کنید، «هَلُمُّوا تَزَوَّدُوا مِنْ أُمَّكُمْ»، شما هم بیایید و از مادران توشه بگیرید...

بعد از ماجرای دفن، چند روز امیرالمؤمنین علیه السلام از خانه بیرون نیامدند. اصحاب نگران بودند، گفتند اینطور آقا جان می دهد... با هم مشورت کردند، گویی عمار بود، بعد از چند روز رفتند امیرالمؤمنین علیه السلام را از خانه بیرون بیاورند.

وقتی حضرت را بیرون آوردند، سر حضرت پایین بود، حرف نمی زد. وارد قبرستان بقیع شد و یک گوشه نشست، گفته اند کنار زاویه ی عقیل... پاهای مبارک خود را بغل گرفت، گریه می کرد، گاهی ناگهان بلند بلند ضجه می زدند و دوباره خود را کنترل می کرد...

عمار آمد و عرض کرد: «آقا! مولا! ما بیچاره شدیم، وقتی شما این طور ضجه می زنید بند دلمان پاره می شود. یاد چه چیزی می افتید؟» حضرت فرمودند: «یا عمار! إِنِّي لَمَّا وَضَعْتُهَا عَلَى الْمُغْتَسِلِ» [20] وقتی تن سبک زهرا سلام الله علیها را روی مغتسل گذاشتم، طبق آداب باید بر بدن او دست می کشیدم، «وَجَدْتُ ضِلْعاً مِنْ أَضْلَاعِهَا مَكْسوراً» دستم به همان استخوان...

منابع:

[1]- سورة مبارکه غافر، آیه 44.

[2]- سورة مبارکه طه، آیات 25 تا 28.

[3]- الصّحيفة السّجّادیّة، ص 98.

[4] . سورة مبارکه قصص، آیه 83 (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ)

[5] . سورة مبارکه آل عمران، آیه 26 (قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)

[6] . سورة مبارکه آل عمران، آیه 160 (إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَحْذِلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ)

[7]. سورة مبارکه مجادله، آیه 21 (كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ)

[8] . سورة مبارکه صافات، آیه 173 (وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْعَالِبُونَ)

[9] . اللّهُوف، صفحه 41.

[10] . مصنف، جلد ٨، صفحه ٥٧٢

[11] . زينب الكبرى (الشيخ جعفر النقدي)، صفحه 137

[12] . سوره مبارکه آل عمران، آيه 178 (وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثْمِلِي لَهُمْ خَيْرٌ لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُثْمِلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ)

[13] . سوره مبارکه مائده، آيه 27 (وَأَنذِرْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتَقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ)

[14] . سوره مبارکه صافات، آيه 172

[15] . سوره مبارکه صافات، آيه 173

[16] . المزار، جلد 1، صفحه 174.

[17] . نهج البلاغه نامه 47 (كونا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَلِلْمَظْلُومِ عَوْنًا)

[19]. بحار الأنوار، جلد 43، صفحہ 179 (فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاللَّهِ لَقَدْ أَخَذْتُ فِي أَمْرِهَا وَغَسَلْتُهَا فِي قَمِيصِهَا وَلَمْ أَكْشِفْهُ عَنْهَا فَوَ اللَّهُ لَقَدْ كَانَتْ مَيْمُونَةً طَاهِرَةً مُطَهَّرَةً ثُمَّ حَنَطْتُهَا مِنْ فَضْلَةِ حَنُوطِ رَسُولِ اللَّهِ وَ كَفَنْتُهَا وَ أَدْرَجْتُهَا فِي أَكْفَانِهَا فَلَمَّا هَمَمْتُ أَنْ أَعْقِدَ الرِّدَاءَ نَادَيْتُ يَا أُمَّ كُلْثُومُ يَا زَيْنَبُ يَا سَكِينَةُ يَا فَضَّةُ يَا حَسَنُ يَا حُسَيْنُ هَلُمُّوا تَزَوَّدُوا مِنْ أُمَّكُمْ فَهَذَا الْفِرَاقُ وَاللِّقَاءُ فِي الْجَنَّةِ فَأَقْبَلَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَهُمَا يُنَادِيَانِ وَاحْشِرَتَا لَا تَنْطَلِقِي أَبَدًا مِنْ فَقْدِ جَدِّنَا مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَأُمَّنَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ يَا أُمَّ الْحَسَنِ يَا أُمَّ الْحُسَيْنِ إِذَا لَقِيتِ جَدَّنَا مُحَمَّدًا الْمُصْطَفَى فَأَقْرِبِيهِ مِنَّا السَّلَامَ وَقُولِي لَهُ إِنَّا قَدْ بَقِينَا بَعْدَكَ يَتِيمِينَ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ أَنَّهَا قَدْ حَنَّتْ وَأَنْتَ وَمَدَّتْ يَدَيْهَا وَضَمَّتْهُمَا إِلَى صَدْرِهَا مَلِيًّا وَإِذَا بِهِاتِفٍ مِنَ السَّمَاءِ يُنَادِي يَا أَبَا الْحَسَنِ ارْزُقْهُمَا عَنْهَا فَلَقَدْ أَبْكِيَا وَاللَّهِ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ فَقَدْ اشْتَأَقَ الْحَبِيبُ إِلَى الْمَحْبُوبِ. قَالَ فَرَفَعَتْهُمَا عَنْ صَدْرِهَا وَجَعَلَتْ أَعْقِدَ الرِّدَاءِ وَأَنَا أَنْشِدُ بِهِذِهِ الْأَبْيَاتِ فِرَاقُكَ أَعْظَمُ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي وَفَقْدُكَ فَاطِمَةَ أَدْهَى الثُّكُولِ سَأَبُكِي حَسْرَةً وَأَنْوَحُ شَجْوًا عَلَى خَلٍّ مَضَى أَسْنَى سَبِيلٍ أَلَا يَا عَيْنُ جُودِي وَ أَسْعِدِيْنِي فَحُزْنِي دَائِمٌ أَبْكِي خَلِيلِي)

[20]. طرف من الأنباء والمناقب، جلد 1، صفحہ 396 (حتَّى قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِعِمَارِ بْنِ يَاسِرٍ : وَإِنْ

أَعْظَمَ مَا لَقِيتَ مِنْ مَصِيبَتِهَا أَنِّي لَمَّا وَضَعْتُهَا عَلَى الْمَغْتَسِلِ وَجَدْتُ ضَلْعًا مِنْ أَضْلَاعِهَا مَكْسُورًا ، وَجَنِبَهَا قَدْ

اسْوَدَّ مِنْ ضَرْبِ السَّيَاطِ)